

## انتقاد به کم و کاستی های مقاومت، یا تبدیل آن به یک ابتدال سیاسی؟

چرا این گونه رویکرد با مقاومت داخل کشورسترون و ناهم افزا و نادرست است؟

گفتگوی رحسن در مورد بیانیه جسورانه ۱۴ تن از کنشگران داخل کشور علیه هیولای استبداد، و کوک کردن آن اساسا با افشاگری، آنهم درست در زمانی که زیر ضرب رژیم جبار و دستگاه های امنیتی آن قرار دارند به گمانم قبل از هر چیز برخورد نامنصفانه و غیرمسولانه با خودجنش مقاومت است. سخن یک نفس با دستمایه قرارداد استعاره های چون چهارده معصوم شروع شده و تا آخر هم باز نمی ایستد. روح حاکم بر گفتگو نه نگاه و نقد آن از منظر گوشه ای و بخشی از مقاومت جاری در داخل کشور علیه سیستم حاکم بلکه آشکارا به عنوان رقیب کج قامت و مهمانان ناخوانده است. مجری و گفتگو پا به پای هم با هزاران اشاره و متلک و طنز چه به تلویح و چه به تصریح آن ها را به تمسخر می گیرند و به ریش رژیم وصل می کنند و عملا کل مقاومت جسورانه این کنشگران داخل کشور با هراشکال و ایرادی که دارد را به هیچ و به سخره می گیرند که جای تأسف دارد. در واقع این مقاومت است که عملا تحت الشعاع طنز و تمسخر قرار گرفته است و در عین حال فقر استدلال را به نمایش گذاشته است. حمایت از حق آزادی بیان و حقوق انسانی آن ها هم در چنین جوی عملا به یک امر فرمال و تعارف و کلیشه تبدیل می شود. آن ها را کاریکاتوری خوانند ولی خودابین رویکرد است که می کوشد آن را کاریکاتور کند. در حالی که در کل گفتگو حتی یک دلیل هم در اثبات واقعی بودن این جوز گمانه زنی ها و تمرکز روی حاشیه ها و شایعات دیده نمی شود و کل گفتگو بر پایه حاشیه ها بنا شده است. این نوع برخورد غیر اصولی و غیرمسئولانه با مقاومت، این پرسش را مطرح می کند که آیا شرایط سرکوب و واقعا نفس گیر داخل کشور اساسا برای افشاکندگن گرامی ما محلی از اعراب دارد؟ آیا به این واقعیت و قوف دارند که امروزه روز در جامعه ما مرز قهرمان و ضدقهرمان دایما در حال شکسته شدن و تعریف شدن مجدد و باز تولید شدن است؟ در مورد رویکردی که بخواد از همین ضعف ها و احيانا ملاحظات یا تمکین های اضطراری و قابل فهم ( و نه البته تطهیر آن ها ) پیراهن عثمان درست کند چه می توان گفت؟ در مورد کسانی که بطور مستقیم خارج از گود داخل کشور قرار دارند و به جای آن که از صمیم دل کلاهشان را به افتخار مقاومت و جسارت از سر بردارند و شکوفا شوند، درست در همین بزنگاه توپخانه خود را با کالیبر افشاگری علیه آن ها کوک کردن چه معنا می دهد؟ چون که مطابق استانداردها و قالب های من نوعی نیستند باید دستمایه طنزشان کنیم؟! بجای تمرکز حول مضمون و معنای این مقاومت در لمحہ ( و زمان پرشتاب ) کنونی و فکشدیدن افراد و مردمانی تقریبا عادی و بدون داشتن ادعاهای مرسوم و متعارف نخبه گان و ندیدن آن با همه نقایصش به عنوان حلقه ای از حلقات مبارزه جاری و البته در همین بستر طرح ضعف ها و قوت های آن، بخواهیم بر مبنای نیت خوانی و اصالت دادن به برخی ویژگی های فرم کنشگری آن ها، به آن گیر می دهیم. آن هم در شرایطی که می دانیم رژیم و دستگاه امنیتی با همه توان خود خیز گسترده ای را برای سرکوب مقاومت برداشته و مشخصا در مورد آن ها در حال تدارک و تهیه پروژه ای برای خفه کردن صدایشان هستند و چه بسا همزمان با این افشاگری ها زیر فشارهای سنگین رژیم هم قرار داشته باشند. همانطور که اشاره شد با تبدیل حاشیه ها به متن و در کنار آن طرح کلیشه ای ادعای دفاع از حقوق آن ها و مقاومتشان عملا به یک تعارف و رفتار فرمالیستی تبدیل می شود. آیا واقعا به ۱۴ معصوم خواندن فرم اقدام آن ها و وابسته کردنش به ایستارهای رژیم می توان در خیابانها فریاد دفاع از آن ها و توقف سرکوب و شکنجه را سرداد؟ وقتی مقاومتی صورت می گیرد حول شعارهایی چون سکولاریسم و دموکراسی و آزادی و علیه استبداد حاکم که چه هم به عنوان بخشی از برنامه های خود آن ها را قبول دارد و یا خواستی چون آپارتایدجنسی توسط تعدادی از زنان شجاع ظنن انداز می شود، بر مبنای کدام اصول و انصاف باید افشاگری پیرامون آن ها را عمده کرد؟ چنین رویکردی به خصوص با تأسف اگر از سوی چپ ها باشد تاثیر نا مطلوبی بر مقاومت و کنشگران و زندانیان می گذارد و حتی چه بسا موجب بهره برداری جریانهایی که مترصد سوار شدن بر موج مقاومت هستند و هل دادنش بدانسو از یکسو و استفاده دستگاه های امنیتی برای درهم شکستن مقاومت آن ها از سوی دیگر هم بشود و کلا می تواند موجب ایجاد ذهنیت منفی نسبت به چپ ها در میان مردم و فعالان و بویژه نسل های جوان گردد. کافی است یک لحظه خود را جای زندانیان زیر فشار قرار بدهیم و بجای آن که شاهد انتظار به حق آن ها علیه افشای پروژه اعتراف گیری و سرکوب رژیم باشیم، شاهد چنین برخوردی توسط مدعیان سرنگونی و مبارزه قاطع علیه رژیم باشیم، آنگاه چه احساسی بهمان دست می دهد؟ به گمان من این جور برخورد ها اصلا ربطی به برخورد اصولی و انتقاد سازنده از کم و کاستی های مقاومت داخل کشور ندارد و بیش از آن از تنگ نظری های فرقه ای و فقر استدلال و آشتفتگی در داشتن یک سیاست روشن نسبت به استراتژی مبارزه ضد استبدادی نشأت می گیرد

هم چنین ادعا می شود که آن ها از جمله چون در یک بیانیه صحبت از انقلاب نکرده اند پس از آن می ترسند و برای مقابله با آن به آغوش رژیم پناه می برند و یا هم چنان اصلاح طلب و تحول خواه و غیره هستند و... و از همین منظر به شکل غیر منصفانه ای مورد مذمت و انتقاد قرار می گیرند. در حالی که اولاً آنها در فضای سرکوب داخل قرار دارند و باید محضوراتشان را علیرغم کم و کاستی هایشان دریافت ( این محضورات در حال حاضر و با توجه به جو داخل و توازن قوا به نوعی در مورد همه کنشگران و اعتراضات از جمله کارگران و معلمان و دانشجویان و غیره هم صدق می کند). ثانیاً آن ها در فرایند مبارزه ضد استبدادی هم اکنون موجود گامی به جلو هستند. طرح چنین خواست هایی در داخل کشور به شکل یک فراخوان خود گامی است به جلو و در جهت خروج از چهار چوب های سیستم ولو نه بطور کامل و قاطع و چه بسا که در مسیر حرکت خود از خود هم عبور کند. و بر اساس همین مبدأ و پتانسیل حرکتی خود نمی توان به آن ها اتهام کانالیزه کردن جنبش به باتلاق سیستم حاکم را وارد کرد. به شکل ناهنجاری دن کیشوت خوانده می شوند که گویا نمی فهمند خامنه ای به درخواست آن ها استعفا نخواهد داد و بخودی خود کنار نخواهد رفت و قرآتر از آن ادعا می شود که تمرکز روی خامنه ای و کانونی کردن آن نادرست است! در حالی که این واقعیت بدیهی را فراموش می کنیم که در اینجا او فقط یک شخص نیست و نماد و رهبر نظام و محور قدرت و ستون و حلقه اصلی اتصال دهنده عناصر ناهمساز سیستم است. هر

دوی این تصور نادرست و سطحی است. چرا که اولاً تمرکز روی خامنه ای به عنان نماد نظام و رهبر و مرکز آن یک گام مهم و رو به جلو در فرایند و تکوین جنبش ضد استبدادی است و کانونی کردن مبارزه ضد استبداد سراسری بدون آن ناممکن است و حتی سرنگونی هم بدون آن ناممکن است و خود ما چپ ها سالیان سال است که روی آن کار و تبلیغ می کنیم. مثل این که مثلاً در انقلاب بهمن تمرکز جنبش روی شاه را که در مرحله ای از تکوین خود بدان دست یافت نادرست بیانگر ایم. می دانیم که در حکومت اسلامی بخش اصلی و هسته سفت قدرت همواره دیگران و با اصطلاح بخش انتخابی را سپر بلا کرده و چندین دهه است که برای فریب جامعه نسبت به کانون قدرت و سرشکن کردن معضلات جامعه به دوش دست نشانده هایش توانسته است خود را در پشت سر آن ها پنهان کند. اما امروزه با بیداری و افزایش آگاهی عمومی شاهدیم که انگشت اتهام بسوی خود او نشانه می رود و او را از پستوها و سنگرهایش بیرون می کشند و به روی صحنه می آورند. سالها به دنبال نخودسیاه رفتن و مشغول شدن با عروسک های خیمه شب بازی او، مردم را به این آگاهی رسانده است که با خود او به عنوان ستون برپا دارنده ساختار قدرت و رهبر و ولی فقیه نظام تصفیه حساب کرده و و نشانه گرفته می شود. آیا چنین کامی یک جهش به جلوست یا گامی به عقب؟ کانونی کردن رهبر و محور و مرکز و همه کاره نظام به عنوان تاکتیکی در مسیر سرنگونی سیستم نه فقط تناقضی با فروپاشی سیستم ندارد که در خدمت آن است. مسیر پیشروی جنبش ها عموماً به همین شکل صورت می گیرند ( نگاه کنید به سودان و تمرکز روی سلطان مستبد و پایین کشیدن و تداوم حرکت ها... در حالی که در آنجا حتی دیکتاتور سرنگون شده به عنوان نماینده ارتش نقش و اقتدار خامنه ای را هم نداشت). ثانیاً صادرکنندگان جسور بیانیه در داخل کشور آنقدرها هالو نیستند که ندانند گویا خامنه ای به خواست آن ها تن به استعفا نخواهد داد. آن ها به بهمین دلیل خواهان حمایت مردم و ملت از خواست های خود شده اند. جنبش ها یک شبه بوجود نمی آیند کسانی پیدا می شوند و خواست های جسورانه ای را ولو ناآگاهانه و یا آگاهانه و تاکتیکی مطرح می کنند و برایش هزینه هم می دهند، بعد این خواست ها می تواند پشتوانه مردمی پیدا کند و فراتر بروند. مهم آن است که آن را در کانتکست و زمینه واقعی خود مورد ارزیابی قرار دهیم و به بینیم که در عینیت خود گامی به جلو هستند یا به عقب؟ بجای آن که آن صرفاً با مدل ها و شاخص های ذهنی خود مورد قضاوتشان قرار بدهیم. برخورد با آن ها فی الواقع محصول ترکیبی از روند عینی و البته آن چه که درست می دانیم و تعیین نسبت آنها با یکدیگر است. اما در مورد طرح استعفا هم در جای خود باید ضمن تأکید بر کاستی های آن و بر اهمیت عاملیت جنبش ها و یا انقلاب برای تحقق آن، اما نیمه دیگر لیوان را هم دید که ناظر بر معنا و نقش ابژکتیو آن در شرایط مشخص و انتقالی، هم چون حلقه ای از حلقات پیشروی جامعه از سمت درون سیستم به بیرون است. یعنی ضمن حفظ فاصله انتقادی خود با آن، اما این را هم ملحوظ نظر کنیم که بطور ابژکتیو گامی است در جهت رادیکالیزه کردن شرایط داخل کشور و آنگاه میزان انتقاد خود را با در نظر گرفتن آن ها کوک کنیم. و همانطوره اشاره کردم این تصور هم که گویا صادرکنندگان بیانیه بر این گمان بوده و هستند که به صرف صدور یک بیانیه و بخودی خود این استعفا صورت خواهد گرفت دقیق نیست و در واقع آن ها خواهان حمایت مردم از این خواست و البته تأکید بر مسالمت آمیز بودن گذاران نظام کرده اند که فی نفسه نادرست نیست (تأکید بر مسالمت آمیز بودن را نباید در برابر انقلاب قرار دهیم. این دوگانه سازی در زمانه ما چندان دقیق نیست و با روح تحولات آن نمی خواند. ترکیبی از تأکید بر مسالمت آمیز بودن و ساختار شکنی قدرت های مستقر با هم پیش برده می شود ) خلاصه آن که آن ها چه آگاهانه و چه ناآگاهانه در جهت تقویت رادیکالیسم جنبش و سرنگونی نظام هستند و از همین منظر باید به ضعف ها و کاستی های آن پرداخت. حرف من اینست که باید رفتارها و گفتارهای کنشگران را در فضای سرکوب ترجمه و بازخوانی و فهم کنیم و نه با انتظارات خود در فضای دیگری که در آن قرار داریم و البته بسهم خود در جهت رادیکالیزه کردن و عبور به مراحل بالاتر بکوشیم. از همین رو به باور من نحوه برخورد در مورد بیانیه ۱۴ امضاء کننده زن هم با توجه به آن که علاوه بر سایر خواست ها مشخصاً روی آپارتاید جنسی انگشت گذاشته اند یک گام به جلوست و آن را نباید به صرف حساسیت روی عدد ۱۴ نادیده بگیریم و غیر منصفانه مورد قضاوت قرار دهیم: اولاً در همان بیانیه اول ۱۴ نفره دو زن هم امضاء کرده اند. بنابراین ادعاهایی چون دیوارکشی بین زن و مرد مثل حکومت اسلامی محلی از اعراب ندارد. و ثانیاً واقعیت آن است که آن ها درست یا نادرست از اشکال نمادین ۱۴ نفره استفاده کرده اند و حتی گفته می شود که تعداد بیشتری بوده اند اما به توافق نرسیده اند و شده اند چهارده نفر که بعد آن را به شکل نمادین مورد استفاده قرار داده اند. بهر حال در مورد فلسفه چهارده نفره آن ها نمی دانیم، ولی اساساً دنبال چنین فلسفه ای گشتن و آن را عمده کردن درست نیست و ما را از مشاهده خود جنگل باز می دارد. استفاده از این جور نمادین کردن ها اشکال اصولی ندارد و در جوامع نمادها به هر حال نقش بازی می کنند و حتی اگر اشکالی هم برای آن متصور باشد فرعی است و نباید به کل اقدام و مقاومت جسورانه این زنان لطمه بزند.

بنظر من چپ بجای گیر دادن به این جور عوامل فرعی و سلیقه ای و نمادسازی ها که چه بسا ناخواسته حاصلی جز به ابتدال کشاندن مقاومت پرشکوه ثمری نداشته باشد ( چنان که مثلاً گیر دادن به اعتراف گیری های سیستم های امنیتی به کارگران و غیر کارکاران و دیگر کنشگران تحت فشار، گرچه از آن ها نباید ارزش هم ساخت اما باید درکشان کرد) به صرف این که مثل ما نمی اندیشند به خودی و غیر خودی کردن و بزرگنمایی کردن ضعف ها و کوچک نمایی کردن مقاومت ها و ندیدن نقاط مثبت می تواند به درک ما از سرشت و روح تحولات مهمی که جریان دارد آسیب بزند.

ما به یک استراتژی عمومی که بتواند این نوع تک جوش های مقاومت را به جنبش های پایه و جنبش ضد استبدادی سراسری پیوند بزند ( بخصوص با توجه به آن که در میان آنها کارگر و معلم اعم از زن و مرد هم هست و مثلاً کانون صنفی معلمان از هاشم خواستار و دیگر معلمان دستگیر شده به عنوان عضوی همواره مبارز دفاع کرده است) نیاز داریم و باید بجای دامن زدن به افتراقات و اختلافات روی چگونگی پیوند این تک جوش ها با اعتراضات کارگری، که از قضا نکته جالب آن است که ترکیب و هویت اجتماعی و عناصر تشکیل دهنده این نوع تک جوش ها به لحاظ اجتماعی در قیاس با گذشته با خود جنبش ها تجانس بیشتری پیدا کرده اند، بیاندیشیم. و حال آن که این نوع برخوردها بجای ایجاد هم افزایی عناصر مقاومت، موجب ناهم افزایی ها و از قضا در خدمت تقویت گفتمان های راست و تئولبرال وابسته به قدرت ها و موجب تضعیف صفوف کارگران و چپ می گردد. البته انتقادات ر.حسن در مورد اهداف خارج نشین ها و موج سواری آن ها و نوع حمایتشان از حرکت های داخل و شعار همه باهم آن ها صرف نظر از نحوه برخوردش در کل درست است.

آنها بدبنال اسب تروا می گردند و با شعار همه باهم و لی در همین حوزه هم بنظرم ظرافت کلام مهم است و نباید از شیوه های نخ  
نماشده ای چون می گم می گم و افشا می کنم و اگر لازم شد اسناد رومی کنم و... که خودجامعه نسبت به این گونه شیوه ها اشباع شده و  
حساس است استفاده کنیم و این شیوه ها را وارد صفوف چپ کنیم

حکومت اسلامی چنان هیولا و پدیده خطرناکی است که نباید بی محابا و غیرمستولانه با دامن زدن به شکاف های درونی جنبش عمومی  
ضداسبتدای لااقل به شکل زودرس بویژه بجای تمرکز روی محتوا به فرم و شکل بندکنیم و با خط و نشان کشیدن و به تصفیه حساب  
پرداختن صفوف آن را متشتت کنیم . چنین شیوه ای اگر که رایج شود می تواند به منافع کل جنبش آسیب بزند. چپ باید در بستر و  
چهارچوب موازین اصولی خود و به موازات یک جنبش سراسری ضداسبتدای-مذهبی به عنوان حلقه مقدم و مهم پیشروی ( که البته  
متمایز از همه باهم است) و در متن آن به شکل سازنده به گسترش گفتار و رویکرد خویش همت بگذارد و در این چهارچوب انتقادات  
اصولی خود را مطرح سازد. هدف این نوشته هم صرفا تصحیح خطا از سوی خودمان و دادن سیمای انسانی تر و مثبت تر از چپ به  
نسل های جوان و جدید است و امیدوارم که تلخی نهفته در آن توسط دوستان و رفقای عزیز به دل گرفته نشود و به کسی برنخورد